

سفر

THE JOURNEY



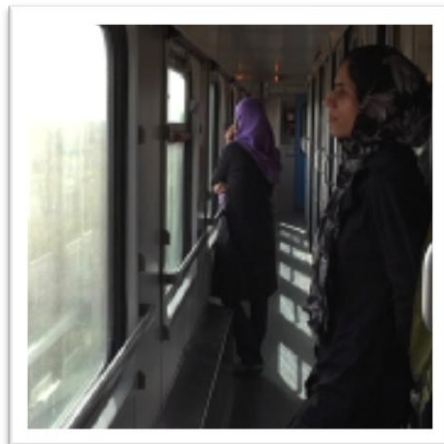
Director

Talheh Daryanavard

Belgium - 2009

Time 55 min

Type: Documentary



بررسی کلی در ساختار فیلم سفر، کاهش استفاده از ظرفیتهای سینما برای حقیقت‌نمایی و ارائه تصاویر مستندگونه است. در این راه هرچند فیلمساز شگردهایی را به کار بسته ولی همه عوامل محیطی به شکل خارق‌العاده مستند بودن فیلم را ساخته و پرداخته کرده اند

در این باور نمیدانستم اثر را مستند گزارشی بنام یا مستند هنری چون در مستندهای هنری ردپایی عمیق از کارگردان در کار دیده میشود که در این کار زیاد محسوس نبود ولی از تدارک این سفر که هر سه شخصیت دانشجوی در 3 رشته مختلف تحصیل میکردند و اینکه چگونه در یک زمان هر سه به شهرهایی نزدیک به یکدیگر در جنوب ایران پس از پایان تحصیل میرفتند و با هم رابطه نزدیکی دارند، نشان از مستند هنری بودن گرفتیم تا مستندی گزارشی.

در سکانس پلان بسیار طولانی آغازین، فوکوس نبودن تصویر و صداهایی از رفت و آمد مسافری دارا بودن ریتمی کند را در ذهن بیننده آگاهی میبخشد، هر چند که وایبی سریع با قطار و افکت صدا ناگهان از آن کندی ریتم شما را جدا میکند ولی این ریتم کند در سفری که با قطار از تهران تا بندرعباس حدود زمانی بیشتر از 24 ساعت است را کاملاً تداعی میکند.

در شهری مانند تهران که سبیل مدرنیسم ایران است فقط قسمتهایی از جنوب شهر و محدوده راه آهن دیده میشود که بافتی فرسوده و سنتی دارد آیا مخاطب خارجی فیلم میتواند مدرنیته‌ای که این دختران از آن به شهرهای زادگاهشان باز میگردند را حس کند در صورتیکه چند نمای لانگ‌شات میتواندست از شهر تهران به خوبی دور شدن از این مدرنیته را نشان دهد

از کجا به کجا میروند؟ سوالی که در ذهن یک بیننده شکل میگیرد، آیا شهر تهرانی که به وضوح دیده نشد یا جزیره‌ای که نام برده میشود برای ذهن پر سوال خارجی‌ها نسبت به ایرانی سراسر کویر علامت سوال بزرگی نیست.

این فیلم در سکانس‌های ابتدایی نشان از سفر داشت ولی نوع سفر نامشخص بود تا آنجا که بیننده حسی از قرار در دوستانه برای سفری گردشگری در ذهنش شکل میگیرد، بعد از شروع منولوگها متوجه استعاره بودن نام سفر میشویم تا این حد که این سفری تلخ، حتی بدون بازگشت است ولی با حسی پر از شغف و شادی در سکانسهای ابتدایی تصویر میشود.

در ماهیت نمایشی سفر این 3 کاراکتر علاوه بر اینکه سفری بیرونی است بیشتر تحلیلی درونگراست

در تمام پلانهایی که بازیگران در نمای کلوزآپ دیده میشوند سکوت کرده اند نشانی از تفکری درونی یا نگرشی به آینده بی محتوا دیده نمیشد یا هیچ دیالوگی مبنی بر مسائل درونیشان با هم نداشتند. انگار به سرنوشت یکدیگر بی اعتنا هستند و هرکس درون خویش را میکاود، انتظار پلانهای 2 شات یا 3 شات و مباحثه آنها را کشیدیم ولی فقط در نمای کوتاهی شوخی این 3 شخصیت از پشت شیشه دیده میشود که انگار برای دنیای خودشان است و ما بیگانه هستیم و حق ورود به آن را نداریم...

در ابتدا داستان با این سه شخصیت آغاز شد و دوربین راوی بود، تأثیری بیرنگ داشت ولی در مونولوگها حضور دوربین و فاصله انداختن میان دوستی آنها بسیار مشهود بود.

در مونولوگهایی کوتاه شعاری فمینیستی نیز درباره ازدواج و خانواده و آموزش کودکان دختر در جزیره شنیدیم حتی یکی از شخصیتها، خود فعال بخش زنان نیز بوده و آنرا بی ثمر رها ساخته و به دنیای سنتی خود تسلیم شده که زیاد روی آن تأکیدی از لحاظ ساختار فیلم دیده نمیشد و مانند دیگر مونولوگها با یک ریتم خاص و زاویه‌هایی مترادف به تصویر کشیده شده بود. البته نباید از لوکیشن کوچکی چون کوچه یک قطار غافل بود ولی باز هم جای دکوپاژها و میزانشن‌های ناب خالی بود.

در مبحث حجاب هم در پلانی که دختران خوابیدند زیاد جسارت پرداختن به این محدودیت بزرگ دیده نشد تا جایی که فقط در تاریکی نوری متناوب از بیرون بر صورت بیحجاب بازیگر میتابید ولی در نمایی دیگر سیگار کشیدن که عملی

مطروح در جوامع سنتی است به حالتی اگر اندیسمان نمایش شده بود که جای سوالات بزرگی بود که کارگردان برای ما باقی گذاشت.

بار اصلی این فیلم بردوش گذر زمان در قطار است، فیلمنامه ای خاص مگر در منولوگها حس نمیشود جای خالی یک داستان موازی، بسیار حس میشد «نادیده گرفته شدن زنان» زانی که همواره نادیده و هیچ انگاشته شده‌اند همانطور که در روایت خود شخصیت میگوید، پدر، برادر یا مادر همه کارها را برایشان انجام میدهند و ترس دوری از جامعه و خانه نشینی هراس دائمی زندگی آنهاست.

فیلم از لحاظ تکنیک صدا برداری خوب بود ولی زیاد میکس مناسبی ندیدیم، کار در روز و شب آنها با نور محیطی از نکات مثبت فیلم بود و بسیار جالب بود که از لنز واید در محیط کوچه استفاده نشده بود و همه کوچکی آن در فیلم حس میشد. در جاهایی که تصویر فید به سیاه میشد بسیار ریتم کند را تشدید میکرد همه چیز رو به سیاهی میرفت ولی همچنان قطار زندگی رو به جلو پیش میرفت ولی ناگفته نماند، نبود موسیقی چندان بر حس و حال فیلم تاثیر نمیگذاشت.

بزرگترین مشکل فیلم در مورد زمان بود، کاملاً گمراه شدم فلاش بک بود یا فوروارد بک یا فلش فوروارد، شروع داستان از تهران باهم حرکت کردند، بعد گفتند در سالهای متفاوتی از گذشته تحصیل میکردند و فارغ التحصیل شده اند و به فکر ادامه تحصیلند، حتی یکی از بازیگران گفت در یک کارگاه بسته بندی کار میکند و بعد در آخر شنیدیم که یکی از بازیگران ازدواج کرده و بچه هم دارد خیلی از لحاظ بردار زمانی بهم ریختگی داشت. کاملاً یک فیلم مستند، به خصوص پلان آغازین سفر را زیر سوال برد به گونه ای که حس کردیم در پلان های ابتدایی سرگرم شدیم.

داستان دارای بن بستهای بیشماری در بیان صریح واقعیات پشت پرده است و با دارا بودن این محدودیت از سطح روایتگری فراتر نمی رود و از باز کردن مسئله زن در جامعه ایران اسلامی و نابرابری زن طفره می‌رود.

چرا تشویق به دیدن می‌شویم؟

در داستان روایت شده از سه شخصیت فیلم، هر سه دخترانی هستند که از دنیای سنت به مدرنیته وارد شدند و طعم آنرا چشیده اند و دوباره به دنیای سنتی زادگاهشان باز میگردند و هر کدام شیوه ای را برای تقابل و جدال با این سنت گرای در سر می‌پروانند.

شخصیتها فارغ التحصیلانی از جامعه در حال توسعه و گرفتار تعارضات فرهنگی میان نسل قدیم و نسل کنونی هستند تا جایی که در سکانسی موثر از فیلم، آنها فال و طالع بینی را به تمسخر میگیرند حتی مستقیم به دروغ بودن آنها اشاره میکنند و این نشان از متری شدن ذهن و آگاهی سنت گرایان است.

انسانهایی با فرهنگ ها و گویش های متفاوت، از ریشه هایی گوناگون و با سوالات و درخواست های مختلف در مقابل همه ارکان جوامع مدرن همچون نظام آموزشی، نظام کار و...

نیود پاسخ به سوالات مهمتری در مورد فلسفه و ماهیت زندگی، روزمرگی خالی از شور و هیجان و حضور سیاستمدارانی با کمترین همدلی نسبت به نگرانی های این نسل ملامال از توانایی های موثر انسانی و اخلاقی، که با عدم فهم درست پرسش ها و دغدغه هایشان آنها را به آینده و فردایی پر از کسالت و تاریک روانه می‌کنند.

مهران - بروکسل

زمستان 2010

Art_neverland@yahoo.com